



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۰۷/۰۷



م. اسحاق نگارگر

خدا حافظ کابل

"از افغانستان به سوی جاهای خطرناکتر"

نوشته: کرسستینا اُم (Cristina l'Homme) — مترجم نگارگر

فصل بیستم و سوم

بخش سوم

علی جلالی وزیر داخله پیشین که اینک در یونیورسیتی دفاع ملی واشنگتن درس می داد و می خواست خود را برای مقام ریاست جمهوری کاندید کند؛ اما وقتی برایش گفته شد که باید از پاسپورت امریکایی خود بگذرد؛ از کاندیدی صرف نظر کرد. او برای من گفت که نتیجه انتخابات فاجعه بود. "امریکا با بدترین وضع ممکن در جهان رو برو گردیده است. آنان کوشیدند خود را از شرّ کرزی خلاص کنند ولی او هنوز بر جای است و این بسیار شباهت دارد به وضعی که یکی را به قصد کشتن زیر بس بنمایی ولی او زنده بماند."

"رابرت گیتس" موافق بود "این همه بسیار زشت بود؛ شریک ما رئیس جمهور افغانستان در وضعی غیر قابل توقع گرفتار گردید و دست های ما نیز آلوده بود."

مناسبات کرزی با امریکا دیگر هرگز خوب نشد. او برای خشمگین ساختن بیشتر امریکایی ها طالبان را "برادران" خطاب کرد. این احساس عدم تفاهم دو جانبه بود. "گیتس" بعداً در یادداشت های خود نوشت که "اوباما" نیز حوصله تحمل کرزی را نداشت. "مقاله نویس دایمی نیویارک تایمز "مورین داود" که روزگاری در باره کرزی بسیار با هیجان می نوشت او را "سردسته دزدان" و "مردی که فاسد است ولی خود را بهترین تصور میکند" نوشت. بعد ها او را "کیک میوه سرکرده ما" نیز لقب داد.

در نهایت اداره اوباما احساس کرد که جنگ با کرزی شیوه مطلوب نیست. کرزی را برای تجدید پیمان عشق در ماه می ۲۰۱۰ به واشنگتن فرا خواندند و او به جان امریکایی ها سوزن خلاندن گرفت و ادعا کرد که خارجی ها دست به قلب زده بودند تا یک حکومت دست نشانده را تحمیل کنند و حتی علنی تهدید کرد که ممکن به طالبان بپیوندد. امریکا نیز آگاهانه او را شریک یا متحد خود نخواند.

و اما در نهایت باز دید کرزی ادامه یافت و در قصر سفید برایش قالین سُرخ گسترده و "جوبایدن" او را برای دعوت شامی فراخواند و هُلری کلنتن با او چند قدم همراه رفت. "گیتس" و "ادمیرال مایک میولن" او را در بخش ششم شفاخانه والتر ریدو گورستان ملی آرلنگتن همراهی کردند تا به یادش بدهند که امریکایی ها به خاطر کشور او چه

قربانی ها داده بودند. یکی از بلا تکلیفی های متحدان غربی اش با کرزی این بود که او هرگز به دیدار سربازان در افغانستان نرفت.

همه چیز دیگر ناوقت شده بود. من او را در هوتل ویلارد دیدم. او از اینکه "هولبروک" را در انتظار خود گذاشته بود لذت می بُرد. به من گفت: «از من شکایت دارند ولی من نمی دانم که با کدام امریکایی ملاقات می کنم.» از میان تمام قوماندانان امریکایی تنها "استانلی مک کرستل" خوب با کرزی جور آمد و دستور داد که به منظور کاهش تلفات غیر نظامی بمباران های شبانه قطع گردد و بدین ترتیب خود را عزیز کرزی ساخت. "مک کرستل" بدین عقیده رسیده بود که مرگ یک بی گناه بیست نفر را یاغی می سازد. در جولای ۲۰۰۹ او بر رهنمود های تکتیکی نظر دوباره کرد و گفت: «استفاده از سلاح های هوا به زمین و فیرهای غیر مستقیم بر مواضع آسایش مردم تنها در حالات خاص و قبلاً تشریح شده جواز دارد.» اگر اشتباهی رخ می داد او شخصاً با کرزی تماس می گرفت. مقررات تازه به نام "احتیاط های کنترل شده" ۲۸ در صد تلفات غیر نظامیان را کاهش داد اما آن مقررات همیشه مطلوب سربازان آیساف نبود خاصهً آنگاه که همزمان خود را در نتیجه همین مقررات از دست می دادند. این یگانه علت عدم محبوبیت "مک کرستل" در میان سربازانش نبود. نخست او (بار یا محل فروش مشروبات الکلی) را مسدود کرد و بعد اعلام کرد که در اردوگاه قندهار برگر کینگ؛ پیتزه هت؛ دیه ری کوین و لیلام های موتر های نظامی را خواهد بست زیرا که "اینجا میدان جنگ است و نه پارک تفریحگاه." این اعلامیه او به وسیله "میجر مایکل هال" برای سربازان خوانده شد و اضافه گردید که بستن این مکان ها "سربازان نیروهای ائتلاف را ملتفت مأموریت شان میسازد."

دست بر قضا "مک کرستل" که سخت اعتقاد به انضباط و دسپلین نظامی داشت در جون ۲۰۱۰ احتیاط را از دست داد تفصیل ماجرا از این قرار بود که در نتیجه یک انفجار آتشفشان آیسلند و غبار ناشی از آن پرواز های هوایی قطع شد و "مک کرستل" با تیم خود مجبور گردید که از پاریس تا جرمنی در بس سفر کند و در همان سفر یک گزارشگر مجله رالنگ استون که می خواست شرح حال "مک کرستل" را بنویسد. هر چند این مصاحبه قرار بود بسیار کوتاه باشد ولی دو هفته جزیان پیدا کرد. تیم "مک کرستل" در آن مصاحبه تبصره های حقیر کننده در باره بایدن؛ ایکنبری و اوباما کردند که در پُشتی آن مجله زیر عنوان "جنرال فراری" هویدا شد. پس از چاپ آن مقاله هفته ها در دهلیز های قدرت و واشنگتن صحبتی دیگر نبود. "رابرت گیتس" نمی توانست بر چشمان خود اعتماد کند. او به "مک کرستل" تلفون کرد و پرسید: «این چه افتضاح بود که به وجود آوردی.»

"گیتس" نمی توانست تصور کند که چه گونه ابقای "مک کرستل" در مقامش میسر خواهد بود اما او به "اوباما" یادآوری کرد که عزل "مک کرستل" سبب باختن جنگ خواهد شد و ماه ها وقت خواهد گرفت که قوماندان آشنا با وضع جنگ به جایش گماشته شود. "اوباما" ابراز نظر کرد که جنرال "دیوید پتراس" میتواند ما را از این وضع نجات بدهد. این در عین زمان یک حرکت عاقلانه سیاسی نیز بود که "اوباما" می خواست در انتخابات آینده او را به عنوان رقیب انتخاباتی از سر راه خود بردارد؛ زیرا ممکن بود او نامزدی حزب جمهوری خواه را به دست بیارد. بدین ترتیب "اوباما" در کمی بیشتر از یک سال دومین قوماندان خود را نیز برطرف کرد. "اوباما" به خودی پتراس توسل جست و مقرر ی او اعلام شد پیش از اینکه او حتی با خانم خود صحبت کرده باشد. یک درخت دیگر در باغ آیساف غرس شد و این سیزدهمین قوماندان در قرارگاه آیساف بود. در عین زمان در پاکستان ملاعمر و برخی دیگر

با طالبان کار کردند و روس ها نیز با طالبان در تماس شدند. حالا دیگر برای آنان آفتابی شده بود که امریکا شکیبایی خود را از دست داده است.

(پایان فصل بیست و سوم)

بخش اول و دوم این مطلب را به کمک لینک آتی (آریانا افغانستان آنلاین) که در زیر است، مطالعه کرده می توانید:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Negargar_I/i_negargar_khodaa_haafez_habul_۱.pdf

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Negargar_I/i_negargar_khodaa_haafez_habul_۲.pdf

